



بانک جزوات دوازدهمی ها

دیجی کنکور، رسانه دانش آموزان موفق

ورود به بانک جزوات

برای ورود به بانک جزوات کلیک کنید

نیاز به **کنکوریرها +**

برنامه ریزی
داری؟

آیا می دونستی؟

میدونستید دیجی کنکور رتبه 1 برنامه ریزی کنکور در چهار
سال اخیر بوده! به ما زنگ بزن تا امیدتون نمیکنیم

۰۲۱-۲۸۴۲۴۱۰

به نام خداوند جان و خرد

آرایه های ادبی

فارسی دوازدهم

تهیه و تنظیم : غلامرضا بیژنی

- (۱) باران رحمت بی حسابش همه را رسیده و خوان نعمت بی دریغش همه جا کشیده. پرده ناموس بندگان به گناه فاحش ندرد و وظیفه روزی به خطای منکر بُرد. فرّاش باد صبا را گفته تا فرش زمرّدین بگسترد و دایه ابر بهاری را فرموده تا بنات نبات در مهد زمین پیرورد. درختان را به خلعت نوروزی قبای سبز ورق درب گرفته و اطفال شاخ را به قُدم مَوسَم ربیع، کلاه شکوفه بر سر نهاده.
- (۲) چه غم دیوار اَمّت را که دارد چون تو پشتیان؟ چه باک از موج بحر آن را که باشد نوح کشتیان
- (۳) واصفان حلیّه جمالش به تحیر منسوب ۷ که: ما عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ.
- (۴) یکی از صاحب دِلان سر به جیبِ مراقبت فروبرده بود و در بحر مکاشفت مستغرق شده
- (۵) دست از مس وجود، چو مردانِ ره بشوی تا کیمیای عشق بیابی و زر شوی
- (۶) نالۀ مرغ اسیر این همه بهر وطن است مَسَلک مرغ گرفتار قفس، هم چو من است
- (۷) در دفتر زمانه فتد نامش از قلم هر مَلّتی که مردم صاحب قلم نداشت
- (۸) تا وارهی از دَم ستوران وین مردم نحس دیو مانند
- (۹) بنواخت ز خشم بر فلک مشت آن مشت تویی تو ای دماوند
- (۱۰) تو مشت درشت روزگاری از گردشِ قرن ها پس افکند
- (۱۱) برکن ز بن این بنا که باید از ریشه، بنای ظلم بر کند
- (۱۲) آتش است این بانگ نای و نیست باد هر که این آتش ندارد، نیست باد
- (۱۳) آتش عشق است کاندَر نی فتاد جوشش عشق است کاندَر می فتاد
- (۱۴) چون من در آن حضرت رسم و تاب آفتاب آن جمال بر من زند، مرا از خود یاد نیاید
- (۱۵) عشق، آتش است، هر جا که باشد، جز او رخت، دیگری ننهد
- (۱۶) آیینۀ نگاهت، پیوند صبح و ساحل لبخند گاه گاهت، صبح ستاره باران
- (۱۷) پیش از من و تو بسیار بودند و نقش بستند دیوار زندگی را زین گونه یادگاران
- (۱۸) وین نغمۀ محبّت بعد از من و تو ماند تا در زمانه باقی است آواز باد و باران
- (۱۹) جزیره های کوچک و بزرگ، مثل وصله های رنگارنگ بر طیلسان آبی مدیترانه دوخته شده است.
- (۲۰) آخرین چراغ امپراتوری روم را موسولینی روشن کرد
- (۲۱) صد تیغ جفا بر سر و تن دید یکی چوب تا شد تهی از خویش و نی اش نام نهادند
- (۲۲) چون نعمتی پدید آید، بر مَرکب شُکر نشینم . چون بلایی پدید آید، بر مَرکب صبر نشینم . و چون طاعتی پیدا گردد، بر مَرکب اخلاص نشینم
- (۲۳) همۀ چشم ها به او بود که چراغ علم و فلسفه و کلام را روشن نگاه دارد
- (۲۴) در آن هنگام که بهار حیات علمی و اجتماعی اش فرا رسیده بود، ناگهان منقلب شد.
- (۲۵) تابستان وصال ، امید بخش و گرم و مهربان و نوازشگر می آمد .
- (۲۶) ما را از غربت زندان شهر به میهن آزاد و دامن گسترمان، کوی می بُرد
- (۲۷) عطر الهام را در فضای اسرارآمیز آن استشمام کرده است

(۲۸) آسمان کویر، این نخلستان خاموش و پر مهتابی ...

(۲۹) هرگاه مشت خونین و بی تاب قلبم را در زیر باران های غیبی سکوتش می گیرم

(۳۰) این دریای سبز معلقی که بر آن مرغان الماس پر، ستارگان زیبا و خاموش، تک تک از غیب سر می زنند

(۳۱) گل های الماس شکفتند و قندیل زیبای پروین سر زد

(۳۲) آن باغ پر از گل های رنگین و معطر شعر و خیال و الهام و احساس که قلب پاک کودکانه ام همچون پروانه شوق در آن می پرید در سموم سرد این عقل بی درد و بی دل پژمرد .

(۳۳) شاهد نیاز نیست که در محضر آورند در دادگاه عشق رگ گردنت گواه

(۳۴) اگر کوه آتش بود بسپرم ازین، تنگ خوار است اگر، بگذرم

(۳۵) گرچه بیرون تیره بود و سرد، همچون ترس / ... قهوه خانه گرم و روشن بود، همچون شرم

(۳۶) و دَمَش، چونان حدیث آشنایش گرم

(۳۷) چوب دستی منتشا مانند در دستش

(۳۸) همگان خاموش، / گرد بر گردش، به کردار صدف بر گرد مروارید، پای تا سر گوش

(۳۹) آن که هرگز چون کلید گنج مروارید / گم نمی شد از لبش لبخند

(۴۰) چاه چونان ژرفی و پهنایش، بی شرمیش ناباور و غم انگیز و شگفت آود

(۴۱) پهلوان هفت خوان، اکنون طعمه دام و دهان خوان هشتم بود

(۴۲) صدای شوم و نامردانه اش در چاه سار گوش می پیچید

(۴۳) مرد نقال از صدایش ضجه می بارید و نگاهش مثل خنجر بود

(۴۴) به دشت دل گیاهی جز گل رویت نمی روید من این زیبا زمین را آزمودم میهن ای میهن

(۴۵) عاشق آن باشد که چون آتش بود گرم رو، سوزنده و سرکش بود

(۴۶) چون بتابد آفتاب معرفت از سپهر این ره عالی صفت...

(۴۷) گردنش مثل گردن همان غاز مادرمرده ای بود که در همان ساعت در دیگ مشغول کباب شدن بود

(۴۸) صدایش بریده بریده از نی پیچ حلقوم بیرون آمد

(۴۹) غاز گلگونم، طعمه این جماعت کرکس صفت شده، در گورستان شکم آقایان ناپدید گردید

(۵۰) خنده تو برای دستان من شمشیری است آخته

(۵۱) ای فکر دور پرواز من ، بال های عقاب آسایت را از پرواز بازدار و تو ای کشتی تندرو خیال من ، همین جا لنگر انداز

جناس:

(۱) آتش است این بانگ نای و نیست باد هر که این آتش ندارد، نیست باد

نیست و نیست جناس تام: واژه نیست در مصراع اول فعل منفی اسنادی است و در مصراع دوم اسم در معنی نابود باد و باد: جناس تام: واژه باد در مصراع اول در معنی «هوا» است و در مصراع دوم فعل اسنادی دعایی است

(۲) نی، حریف هر که از یاری برید پرده هایش پرده های ما درید پرده اول: آهنگ و مقام

موسیقی / پرده دوم: حجاب و ستر

- ۳) کاووس کیانی که کی اش نام نهادند کی بود؟ کجا بود؟ کی اش نام نهادند
کی در مصراع اول با کی مصراع دوم: جناس تام پادشاه / چه وقت و چه زمانی
- ۴) نتوان وصف تو گفتن که تو در فهم نگنجی نتوان شبه تو گفتن که تو در وهم نیایی
فهم و وهم: جناس ناهمسان اختلافی
- ۵) همه غیبی تو بدانی، همه عیبی تو بپوشی جناس ناهمسان اختلافی: غیب و عیب
- ۶) وجه خدا اگر شودت منظر نظر زین پس شکی نماند که صاحب نظر شوی
منظر نظر: جناس ناهمسان افزایشی
- ۷) بگرای چو ازدهای گرز بهخروش چو شرزه شیر ارغند
گرزه و شرزه: جناس ناهمسان اختلافی
- ۸) بشنو از نی چون حکایت می کند از جدایی ها شکایت می کند
حکایت و شکایت: جناس ناهمسان اختلافی
- ۹) هر کسی کاو دور ماند از اصل خویش باز جوید روزگار وصل خویش
اصل و وصل: جناس ناهمسان اختلافی
- ۱۰) تن زجان و جان زتن مستور نیست لیک کس را دید جان دستور نیست
مستور و دستور: جناس ناهمسان اختلافی
- ۱۱) روزها گر، رفت گو رو، باک نیست تو بمان، ای آن که جز تو پاک نیست
باک و پاک: جناس ناهمسان اختلافی
- ۱۲) در عالم پیر، هر کجا برنایی است عاشق بادا که عشق خوش سودایی است
عاشق و عشق: اشتقاق و جناس ناهمسان افزایشی
- ۱۳) دیروز اگر سوخت ای دوست، غم برگ و بار من و تو امروز می آید از باغ، بوی بهار من و تو
بار و بهار: جناس ناهمسان افزایشی
- ۱۴) آنجا در آن برزخ سرد در کوچه های غم و درد غیر از شب آیا چه می دید چشمان تار من و تو
سرد و درد: جناس ناهمسان اختلافی
- ۱۵) دارد اسارت تو به زینب اشارتی از اشتیاق کیست که چشمت کشیده راه
اسارت و اشارت: جناس ناهمسان اختلافی
- ۱۶) چنین گفت موبد به شاه جهان که درد سپهد نماند **نهان** جناس ناهمسان اختلافی
- ۱۷) به دستور فرمود تا ساروان هیون آرد از دشت، صد کاروان
کاروان و ساروان: جناس ناهمسان اختلافی
- ۱۸) رخ شاه کاووس پر شرم دید سخن گفتنش با پسر نرم دید
شرم و نرم: جناس ناهمسان اختلافی

۱۹) چو او را بدیدند برخاست غو که آمد ز آتش برون شاه نو عَوَّ و نَوَّ: جناس ناهمسان اختلافی ۲۰) مُلْک اینجا بایدت انداختن ملک اینجا بایدت در باختن مُلْک و مِلْک: جناس ناهمسان حرکتی	
حسن تعلیل ۱) تا چشم بشر نیندت روی بنهفته به ابر، چهر دلبد ۲) تو قلب فسرده زمینی از درد، ورم نموده یک چند ۳) با خاک عجین آمد و از تآک عیان شد خون دل شاهان که می اش نام نهادند ۴) صد تیغ جفا بر سر و تن دید یکی چوب تا شد تهی از خویش و نی اش نام نهادند ۵) دلگرمی و دم سردی ما بود که گاهی مردادمه و گاه دی اش نام نهادند ۶) و از آن است که پیامبران همه از اینجا برخاسته اند	
تناقض (متناقض نما . پارادوکس) ۱) همچو نی زهری و تریاقی که دید؟ همچو نی دمساز و مشتاقی که دید؟ ۲) باز آ که در هوایت خاموشی جنونم فریادها برانگیخت از سنگ کوهساران ۳) آسمان کویر، این نخلستان خاموش و پر مهتابی ... ۴) در سموم سرد این عقل بی درد و بی دل پژمرد ۵) لبریز زندگی است نفس های آخرت آورده مرگ گرم به آغوش تو پناه ۶) معلم را می دیدم که بی حرکت بر جای خویش ایستاده است و با نگاههای خیره و ثابت، پیرامون خود را می نگرد	
سجع ۱) مَنّت خدای را، عزّ و جلّ که طاعتش موجبِ <u>قربت</u> است و به شکر اندرش مزید <u>نعمت</u> ۲) هر نفسی که فرو می رود، مُمدّ <u>حیات</u> است و چون برمی آید، مفرّح <u>ذات</u> ۳) بارانِ رحمتِ بی حسابش همه را <u>رسیده</u> و خوانِ نعمت بی دریغش همه جا <u>کشیده</u> ۴) پرده ناموس بندگان به گناه فاحش <u>ندرد</u> و وظیفه روزی به خطای مُنکر <u>نُبرد</u> ۵) یکی را از ملوک عَجَم حکایت کنند که دست تطاول به مال رعیت <u>دراز</u> کرده بود و جور و اذیت <u>آغاز</u> کرده .	
ایهام و ایهام تناسب ۱) گفت : رو، صبح آی قاضی نیمه شب <u>بیدار</u> نیست ۱) مقابل خواب ۲) آن که هشیار نباشد ۲) تا واره‌ی از دَم ستوران وین مردم نحس دیو مانند ۱) سخن، بانگ ۲) کنار، پهلوی ۳) از سیم به سر یکی کُله خُود ز آهن به میان یکی کمر بند ۱) کمر ۲) میان کوه ۴) تو قلب فسرده زمینی از درد، ورم نموده یک چند ۱) یخ زده و منجمد ۲) افسرده	

(۵) بوی جوی مولیان مدهوشم کرد. ۱ رایحه ۲ آرزو و امید (۶) آنجا در آن برزخ سرد در کوچه های غم و درد غیر از شب آیا چه می دید چشمان تار من و تو؟ ۱ سرد ۲ بی روح و افسرده (۷) سجده بهترین حالتی بود که می توانست مرا با خاک هم سطح و یکسان کند. (۱) من با سجده کردن با خاک هم سطح می شدم و دیده نمی شدم (۲) من با سجده در برابر عظمت خالق، پست و کوچک می شوم (۸) توسم تو را ببیند و شرمندگی کشد یوسف، بگو که هیچ نیاید برون ز چاه ۱ یقین دارم. ۲ واهمه دارم. (۹) چو پیش پدر شد سیاووش پاک نه دود نه آتش نه گرد و نه خاک ۱ تمیز ۲ بی گناه (۱۰) قهوه خانه گرم و روشن بود، همچون شرم / راستی، کانون گرمی بود ۱ مقابل سرد ۲ بامهر و صمیمی بود. (۱۱) این گلیم تیره بختی هاست / خیسِ خون داغ سهراب و سیاوش ها ۱ درد و غصه ۲ خون داغ و گرم (۱۲) ناگهان انگار / بر لبِ آن چاه... سایه ای را دید / او شغاد آن نابرا در بود ۱ برادر ناتنی ۲ ناجوانمرد ایهام تناسب (۱) لب و دندان سنایی همه توحید تو گوید مگر از آتش دوزخ بودش روی رهایی روی: ایهام تناسب با لب و دندان ۱ روی، چهره ۲ امکان یافتن (۲) باید عزیزانت را ترک گویی و به همان شهر بی مهر، به همان دیار بی یار، به همان هوای غبار آلود، به همان آسمان دود گرفته بازگردی مهر ایهام تناسب دارد: ۱ محبت ۲ خورشید که با هوا و آسمان تناسب دارد	
استعاره (۱) فرّاش باد صبا را گفته تا فرش زُمرّدین بگسترَد. استعاره از سبزه و گیاه (۲) چه غم دیوار اُمّت را که دارد چون تو پشتیبان؟ چه باک از موج بحر آن را که باشد نوح کشتیان؟ استعاره از اتفاقات ناموافق (۳) یکی از دوستان گفت: از این بوستان که بودی ما را چه تحفه کرامت کردی؟ استعاره از عالم معارف الهی و مکاشفه	

۴) به خاطر داشتیم که چون به درخت گل رسم، دامنی پرکنم هدیهٔ اصحاب را .

استعاره از جمال حق

۵) چون برسدیم بوی گلم چنان مست کرد که دامنم از دست برفت.

استعاره از تجلیات حق

۶) یک دم غریق بحر خدا شو، گمان مبر کز آب هفت بحر، به یک موی، تر شوی

استعاره از معرفت حق

۷) نالهٔ مرغ اسیر این همه بهر وطن است / مسلک مرغ گرفتار قفس، هم چو من است

ناله: استعاره از شعر شاعر / مرغ اسیر: استعاره از خود شاعر

۸) خانه ای کاو شود از دست اجانب آباد زاشک ویران گنش آن خانه که بیت الحزن است

استعاره از وطن

۹) ای دیو سپید پای دربند ای گنبد گیتی ای دماوند

آوردن «ای» بای دیو و گنبد: تشخیص دیو سپید و گنبد گیتی: استعاره از کوه دماوند

۱۰) از سیم به سر یکی کُلهٔ خود ز آهن به میان یکی کمر بند

سیم: استعاره از برف روی کوه کمر بند آهنی: استعاره از صخره های تیره رنگ میان کوه

۱۱) تا واره‌ی از دم ستوران وین مردم نحس دیو مانند ستوران: استعاره از مردم نادان

با شیر سپهر، بسته پیمان با اختر سعد کرده پیوند شیر سپهر استعاره از خورشید

۱۲) تو قلب فسردهٔ زمینی از درد، ورم نموده یک چند ورم: استعاره از برآمدگی کوه

۱۳) تا درد و ورم فرو نشیند کافور بر آن ضماد کردند کافور: استعاره از برف

۱۴) شو منفجر ای دل زمانه وان آتش خود نهفته میسند آتش: استعاره از خشم و نفرت

پنهان مکن آتش درون را زین سوخته جان، شنو یکی پند آتش: استعاره از خشم و نفرت

۱۵) ای مادر سر سپید، بشنو این پند سیاه بخت فرزند مادر: استعاره از دماوند

۱۶) برکش ز سر این سپید معجر بنشین به یکی کبود اورند سپید معجر: استعاره از برف است

۱۷) بفکن ز پی این اساسی تزویر بگسل ز هم این نژاد و پیوند اضافهٔ استعاری

۱۸) برکن ز بن این بنا که باید از ریشه، بنای ظلم بر کند بنا در مصراع اول: استعاره از

ظلم

۱۹) بعد از این وادی عشق آید پدید غرق آتش شد کسی کانجا رسید آتش: استعاره از عشق

۲۰) تو را به خدا بگو فلانی هنوز از خواب بیدار نشده و شرّ این غول بی شاخ و دم را از سر ما بکن

استعاره از مصطفی

۲۱) این گروه فقط به دست خودت گشوده خواهد شد گره: استعاره از مشکل

۲۲) اما خنده ات که رها می شود / تمامی درهای زندگی را / به رویم می گشاید.

(۲۳) عشق من، **خنده** تو / در تاریک ترین لحظه ها می شکفت

شکفتن خنده: استعاره (خنده به گلی تشبیه شده است که می شکفت)

(۲۴) دلم می خواهد بر **بال های باد** بنشینم . باد: استعاره از پرنده ای که بال دارد

(۲۵) مگر روزی به پایان این **دریای بی کران** رسم دریای بی کران: استعاره از جهان آفرینش

(۲۶) **ای فکر دور پرواز** من ، بال های عقاب آسایت را از پرواز بازدار

تشخیص. غیرانسان اگر مخاطب قرار گیرد، تشخیص (استعاره) است.

(۲۷) **دل**م را داغ عشقی بر **جبین** نه زبانم را بیانی آتشین ده جبین دل: تشخیص و استعاره

(۲۸) ای مهربان تر از برگ در بوسه های باران بیداری ستاره، در چشم جویباران

بوسه های باران: برخورد قطرات باران با برگ؛ اضافه استعاری / چشم جویباران: اضافه استعاری

(۲۹) چشمه آبی سرد که در تموز سوزان کویر، گویی از دل یخچالی بزرگ بیرون می آید. از دامنه کوه های شمالی

ایران به سینه کویر سرازیر می شود و از دل ارگ مزینان سر بر می دارد. از اینجا درختان کهنی که سالیانی دراز

سر بر شانه هم داده اند، آب را تا باغستان و مزرعه مشایعت می کنند

استعاره مکینه و تشخیص: سینه کویر، دل یخچال، دل ارگ مزینان و سر بر شانه هم دادن درختان

(۳۰) درختش، غارش، کوهش، هر صخره سنگش و سنگریزه اش آیات وحی را بر لب دارد .

آیات وحی را بر لب دارد: تشخیص، استعاره مکینه

(۳۱) در کنار آن مدینه پلید و در قلب آن کویر بی فریاد، سر در حلقوم چاه می برد و می گریست

قلب کویر: اضافه استعاری و تشخیص / حلقوم چاه: اضافه استعاری و تشخیص

(۳۲) این فصل فصل من و توس فصل شکوفایی ما

برخیز با گل بخوانیم اینک بهار من و تو تشخیص و استعاره مکینه: بخوانیم با گل

(۳۳) در سموم سرد این عقل بی درد و بی دل پژمرد عقل بی درد و بی دل: تشخیص

(۳۴) آن همه زیبایی ها که درونم را پر از خدا می کرد، به این علم عددین مصلحت اندیش آلود

علم عددین مصلح تاندیش: تشخیص و استعاره مکینه

(۳۵) آه، این سر بریده ماه است در پگاه؟ یا نه! سر بریده خورشید شامگاه؟

سر ماه و سر خورشید: اضافه استعاری و تشخیص

(۳۶) چنین است سوگند چرخ بلند که بر بی گناهان نیاید گزند

چرخ بلند: استعاره از آسمان تشخیص: سوگند چرخ بلند

(۳۷) پهلوان هفت خوان، اکنون / طعمه دام و دهان خوان هشتم بود

اضافه استعاری و تشخیص: دهان خوان هشتم

رخش زیبا، رخش غیرتمند / رخش بی مانند تشخیص: رخش غیرتمند	
لفّ و نشر (۱) با آنکه جیب و جام من از جام و می تهی است ما را فراغتی است که جمشید جم نداشت لفّ و نشر مرتّب دارد: لِفّ اول: جیب / لِفّ دوم: جام / نشر اول: مال / نشر دوم: می (۲) این عیار مهر و کینِ مرد و نامرد است مهر و کینِ مرد و نامرد: لِفّ و نشر مرتّب (مهرِ مرد و کینه نامرد) (۳) کشته هر سو بر کف و دیواره هایش نیزه و خنجر لِفّ و نشر مرتّب	
اسلوب معادله (۱) محرم این هوش جز بی هوش نیست مر زبان را مشتری جز گوش نیست (۲) عشق چون آید برد هوش دل فرزانه را دزد دانا می کشد اوّل چراغ خانه را (۳) نکند جورپیشه سلطانی که نیاید ز گرگ چوپانی	
تلمیح (۱) نتوان وصف تو گفتن که تو در فهم نگنجی نتوان شبه تو گفتن که تو در وهم نیایی تلمیح به حدیثی از حضرت علی دارد: لَا يُدْرِكُهُ بَعْدُ الْهَمَمُ وَلَا يَنَالُهُ غَوْصُ الْفِطَنِ (کسی که همت های دور پرواز او را درک نکنند و عقل های زیرک به گُنه آن نرسند) نیز تلمیح به آیه شریفه: اللَّهُ الَّذِي لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ (۲) همه غیبی تو بدانی، همه عیبی تو بیوشی همه بیشی تو بکاهی، همه کمی تو فزایی تلمیح: همه غیبی تو بدانی: اللَّهُ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ مصرع دوم تلمیح به آیه: تَعَزَّوْا تَعَزَّوْا تَذَلُّوا تَذَلُّوا (۳) منت خدای را ، عزّ و جلّ که طاعتش موجب قربت است و به شکر اندرش مزید نعمت تلمیح دارد به آیه ۷ از سوره ابراهیم: « لَكُنْ شَكَرْتُمْ لَزَيْدَنَّكُمْ » (۴) ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری مصرع اول هر دو بیت، تلمیح دارد: « وَ سَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ » (۵) در خبر است از سرور کاینات و مَفخَرِ موجودات و رحمت عالمیان و صَفْوَتِ آدمیان... رحمت عالمیان: تلمیح دارد به آیه ۱۰۶ از سوره انبیا: « وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ » (۶) چه غم دیوار امت را که دارد چون تو پشتیبان؟ چه باک از موج بحر آن را که باشد نوح کشتیان تلمیح دارد به داستان حضرت نوح . (۷) آن کسی را که در این مُلک سلیمان کردیم ملّت امروز یقین کرد که او اهرمن است	

بیت تلمیح به ماجرای حضرت سلیمان دارد. راز فرمانروایی و قدرت وی در انگشتی وی بود که می گویند :
اسماء پروردگار بر آن حک شده بود و چون اهریمن به ترفندی آن را به دست آورد، به جای سلیمان بر تخت
نشست و سلیمان آواره شد.

(۸) با آنکه جیب و جام من از جام و می تهی است ما را فراغتی است که جمشید جم نداشت

جمشید جم: تلمیح به داستان جمشید پادشاه پیشدادی

(۹) ای دیو سپید پای در بند ای گنبد گیتی ای دماوند تلمیح به هفت خان رستم و جنگ با دیو
سپید

(۱۰) صد تیغ جفا بر سر و تن دید یکی چوب تا شد تهی از خویش و نی اش نام نهادند

تلمیحی به «ریاضت» صوفیانه و عارفانه دارد که باید با تحمل رنج ها و جفاها، از خود تهی شد

(۱۱) حتی درختش، غارش، کوهش، هر صخره سنگش و سنگریزه اش آیات وحی را بر لب دارد و زبان گویای خدا
می شود

تلمیح به آیه قرآنی: یَسْجُدُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ

(۱۲) ناله های گریه آلود آن روح دردمند و تنها را می شنوم. ناله های گریه آلود آن امام راستین و بزرگم را که در
کنار آن مدینه پلید و در قلب آن کویر بی فریاد، سر در حلقوم چاه می برد و می گریست.
تلمیح دارد به ماجرای سخن گفتن حضرت امیر با چاه

(۱۳) این دریای سبز معلقی که بر آن مرغان الماس پر، ستارگان زیبا و خاموش، تک تک از غیب سر می زنند
تلمیح به باور گذشتگان که آسمان را به رنگ سبز می پنداشتند.

مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو یادم از کشته خویش آمد و هنگام درو

(۱۴) آب جیحون فرو نشست؛ ریگ آموی پرنیان شد؛ **بوی جوی مولیان** مدهوشم کرد

تلمیح به شعر رودکی

بوی جوی مولیان آید همی یاد یار مهربان آید همی

ریگ آموی و درشتی راه او زیر پایم پرنیان آید همی

آب جیحون از نشاط روی دوست خنک ما را تا میان آید همی خنک (اسب)

ای بخارا شاد باش و دیر زی میر زی تو شادمان آید همی

(۱۵) دارد اسارت تو به زینب اشارتی از اشتیاق کیست که چشمت کشیده راه

تلمیح دارد به واقعه عاشورا و اسارت حضرت زینب

(۱۶) از دوردست می رسد آیا کدام پیک؟ ای مسلم شرف، به کجا می کنی نگاه؟

بیت تلمیح دارد به ماجرای «مسلم بن عقیل» فرستاده امام حسین (ع) به سوی کوفیان.

(۱۷) ترسم تو را ببیند و شرمندگی کشد یوسف، بگو که هیچ نیاید برون ز چاه

بیت، تلمیح دارد به داستان حضرت یوسف

(۱۸) یک کربلا شکوه به چشمت نهفته است ای روضه مجسم گودال قتلگاه

بیت تلمیح دارد به واقعه عاشورا و گودال قتلگاه و نیز روضه خوانی در سوگ حضرت. ۱۹) چنان آمد اسپ و قبای سوا ر که گفتی سمن داشت اندر کنار تلمیح دارد به ماجرای به آتش افکندن ابراهیم چو بخشایش پاک یزدان بود دم آتش و آب یکسان بود تلمیح دارد به ماجرای به آتش افکندن ابراهیم ۲۰) مشغول تماشا و ورناداز این مخلوق کمیاب و شیء عجب بودم شیء عجب: تلمیح به سوره ص، آیه ۵ دارد «انّ هذا لشیء عجب» برای بیان شگفتی به کار می رود. ۲۱) مزینان از هزار و صد سال پیش، هنوز بر همان مهر و نشان است که بود ضرب المثل است برگرفته از این بیت حافظ: گوهر مخزن اسرار همان است که بود حقّه مهر بدان مهر و نشان است که بود ۲۲) چند صباحی تا حبشه ۲ و قلب افریقا نیز پیش راند اما همه می دانیم که «دولت مستعجل» بود اشاره به بیت حافظ: راستی خاتم فیروزه بواسحاقی خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود	
تضمین ۱) گفتی «به روزگاران مهری نشسته» گفتم: «بیرون نمی توان کرد حتی به روزگاران» شاعر در سرودن این شعر به غزل زیر از سعدی نظر داشته و بخش هایی از یک بیت را تضمین کرده است ۲) «در کویر خدا حضور دارد» این شهادت را یک نویسنده رومانیایی داده است نقل قول از نویسنده رومانی	
کنایه ۱) پریشان روزگار کنایه از بدبخت ۲) سر به جیب مراقبت فروبردن: کنایه از تأمل و تفکر عارفانه است ۳) دامن از دست من برفت: کنایه از اینکه اختیار را از دست دادم؛ غرق چیزی شدم و خود را فراموش کردم. ۴) هموار نبودن راه: کنایه از نابسامانی اجتماعی. یعنی شرایط و فضا نامساعد است، جامعه فسادزده است ۵) نقشی ز بود و تار نیست: کنایه از نخ نما بودن و فرسودگی جامه ۶) از آفتاب خوب تر شدن: کنایه از رسیدن به جایی که زیباترین و درخشانترین جزء این عالم مادی به نظر انسان نیاید. ۷) از پای تا سر: کنایه از همه وجود، مراعات نظیر و تضاد ۸) در دل مدار هیچ؛ یعنی نگران این زندگی دنیایی نباش ۹) غرقه به خون شدن: کنایه از کشته و شهید شدن ۱۰) از قلم افتادن: کنایه از فراموش شدن	

- (۱۱) صاحب قلم: به کنایه اندیشمند، ادیب و نویسنده
- (۱۲) پای دربند: کنایه از زندانی، گرفتار
- (۱۳) با شیر سپهر پیمان بستن و با اختر سعد پیوند کردن کنایه: ارتفاع و بلندی کوه دماوند
- (۱۴) سوخته جان: کنایه از شاعر رنج دیده
- (۱۵) سوزد جانت: کنایه از نابودی
- (۱۶) سیاه بخت: به کنایه بدبخت
- (۱۷) معجز از سر کشیدن: کنایه از ترک درماندگی و سستی
- (۱۸) بر اورند نشستن: کنایه از به دست گرفتن قدرت
- (۱۹) از بن برکندن و از ریشه برکندن کنایه: نابودی و ویرانی
- (۲۰) به دیده منت: کنایه از با میل و علاقه کاری را انجام دادن
- (۲۱) از دیوار راست بالا رفتن: کنایه از کار دشواری را انجام دادن
- (۲۲) با یک کاسه ماست، با آب یک دریاچه دوغ درست کنیم کنایه: کار ناممکن کردن
- (۲۳) سلنه سلنه: آرام آرام. کنایه است؛ یعنی آویزان و بی حال.
- (۲۴) مثل بچه خر روی زمین نشستن کنایه: آرام و بی سروصدا کاری انجام دادن
- (۲۵) خیلی تابلو هستی: کنایه از اینکه در دید هستی، آشکار هستی
- (۲۶) زبان آدمیزاد حالیش نیست: کنایه از زبان نفهم بودن
- (۲۷) این جای کار را دیگر نخوانده بودیم کنایه: پیش بینی نکردن عملی در موقعیتی خاص
- (۲۸) دل توی دلمان نیست: کنایه از شادمانی و انتظار برای تحقق امری خوشایند
- (۲۹) موبه مو توضیح دادن کنایه: بسیار دقیق و مفصل امری را شرح دادن
- (۳۰) از تعجب شاخ در آوردن کنایه: تعجب و شگفت زدگی فراوان، بسیار شگفت زده شدن
- (۳۱) آب به دهان خشک شدن: کنایه از متعجب شدن **آب به دهان خشک شدن = از تعجب شاخ در آوردن**
- (۳۲) پرده دریدن: کنایه از آشکار کردن راز
- (۳۳) راه پرخون: کنایه از شدت رنج و سختی راه عشق
- (۳۴) بی گاه شدن روز: کنایه از سپری شدن روزهای زندگی
- (۳۵) روز دیر شدن: کنایه از ملول و خسته شدن
- (۳۶) کوتاه کردن سخن: کنایه از پایان بردن کلام و سخن نگفتن
- (۳۷) دامن کسی را گرفتن: به کنایه، متوسل شدن به کسی
- (۳۸) رخت نهادن: کنایه از اقامت کردن
- (۳۹) مهر بر دل نشستن: کنایه از عاشق شدن
- (۴۰) چشم داشتن بر کسی یا چیزی: کنایه از امیدوار بدان کس یا بدان چیز بودن
- (۴۱) از آن چشم می زد: از آن فرمان می برد، از آن می ترسید.
- (۴۲) دلگرمی: کنایه از امیدواری. / دم سردی: کنایه از یأس و ناامیدی، افسردگی

- (۴۳) چیزی را گرم داشتن و چراغ را روشن نگه داشتن : کنایه از پر رونق نگه داشتن و ارزشمند کردن
- (۴۴) راه کسی را پیش گرفتن: کنایه از دنبال کردن روش و طریقه
- (۴۵) چشم به راه بودن: کنایه از منتظر بودن، انتظار کشیدن
- (۴۶) گرم چیزی بودن: کنایه از مشغول و سرگرم بودن
- (۴۷) شکفتن گل های الماس: کنایه از پدیدار شدن ستارگان
- (۴۸) سرد و بی روح بودن : کنایه از دلپذیر نبودن
- (۴۹) مزه چیزی را زیر دندان داشتن: کنایه از احساس خوبی از آن (غذا) در خاطر داشتن
- (۵۰) باد و باران خورده: کنایه از کثیف بودن
- (۵۱) قند در دل آب شدن: کنایه از میل شدید به چیزی داشتن
- (۵۲) اسم و رسم داشتن: کنایه از معروف بودن
- (۵۳) زمین گیر: کنایه از ناتوان
- (۵۴) کنایه ها: دو دل: مردد، شک دار
- (۵۵) گندم ها هنوز خوشه نبسته اند: هنوز نرسیده اند
- (۵۶) آب خوش از گلویش پایین نمی رود: آرامش ندارد.
- (۵۷) جوجه کبک ها، خطّ و خال انداخته اند: بزرگ شده اند
- (۵۸) پا به رکاب گذاشتن: کنایه از حرکت کردن
- (۵۹) بال و پر گشودن: کنایه از بسیار خوشحال شدن
- (۶۰) گشاده دستی: کنایه از سخاوت داشتن و بخشش کردن/
- (۶۱) کنایه: از خویشتن بت ساختن؛ یعنی مغرور شدن
- (۶۲) سنگ را بر سبوی زدن: کنایه از خطر کردن و آزمایش کردن
- (۶۳) پراندیشه گشتن: کنایه از نگران و مضطرب شدن
- (۶۴) به گفتن نشاند: کنایه از روب هرو کرد.
- (۶۵) « روشن نگشتنِ روان » و «ایمن نگردیدنِ دل » کنایه از آرامش نیافتن و بدگمانی است
- (۶۶) دل شستن: خود را رها کردن، قطع امید کردن
- (۶۷) شب آمد به روز: و کنایه از تاریک شدن هوا
- (۶۸) بریان شدند: کنایه از اینکه غمگین شدند
- (۶۹) همی خاک نعلش برآمد به ماه : کنایه از سرعت و تاخت و تاز اسب
- (۷۰) نماز بردن: کنایه از تعظیم کردن
- (۷۱) نرم سخن گفتن: کنایه از مهربانی کردن
- (۷۲) تپش یافتن: کنایه از هراسیدن
- (۷۳) خون گریستن: کنایه از غم و اندوه بیش از اندازه
- (۷۴) سمن در کنار داشتن: کنایه از آرامش و تندرستی و آسیب ندیدن

(۷۵) موی کندن: کنایه از شدت خشم و اندوه (۷۶) بیداد کردن سرمای دی: تشخیص و کنایه از سرمای شدید (۷۷) خو نگرَم بودن: کنایه از شاد و صمیمی بودن (۷۸) آتشین پیغام: کنایه از گرم و جذاب بودن کلام (۷۹) مست شور و گرم گفتن بود: کنایه از اینکه با عشق و حرارت بسیار سخن می گفت. (۸۰) لبخند از لبش گم نمی شد: کنایه از اینکه همیشه خندان بود (۸۱) طعمه بودن: کنایه از در اختیار خود نبودن و گرفتار بودن (۸۲) حس و هوش از تن رفتن: کنایه از ضعف و ناتوانی و درماندگی (۸۳) داشت می خوابید: کنایه از مردن (۸۴) یاد زنده: به کنایه تازه و فراموش نشدنی (۸۵) کمند شصت خم: کنایه از بلند بودن کمند(طناب) (۸۶) مُلک انداختن: کنایه از پادشاهی و قدرت را رها کردن مُلک باختن: کنایه از رها کردن آنچه داریم. (۸۷) گم کرده راه کنایه: اوج حیرت و سرگردانی (۸۸) جهان از شما زیاد دیده ام: کنایه از اینکه بیشتر از شما عمر داشته ام.	مجاز: (۱) لب و دندان سنایی همه توحید تو گوید لب و دندان مجاز از کل وجود (۲) ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند مجاز از همه اجزای عالم (۳) خواب و خورت ز مرتبه عشق دور کرد آنگه رسی به خویش که بی خواب و خور شوی خواب و خور: مجاز از زندگی مادی (۴) هرگز دلم برای کم و بیش غم نداشت آری نداشت غم که غم بیش و کم نداشت کم و بیش: مجازاً وابستگی ها؛ نیازهای مادی (۵) در دفتر زمانه فتد نامش از قلم هر ملّتی که مردم صاحب قلم نداشت قلم: مجاز از اندیشه (۶) در پیشگاه اهل خرد نیست محترم هر کس که فکر جامعه را محترم نداشت پیشگاه: مجاز از دیدگاه و نظر / جامعه: مجازاً مردم جامعه (۷) تو مشّت درشتِ روزگاری از گردشِ قرن ها پس افکند روزگار: مجازاً مردم روزگار (۸) ای مشّتِ زمینِ بر آسمان شو بر وی بنواز ضربتی چند زمین: مجازاً مردم (۹) ای مادرِ سر سپید، بشنو این پندِ سیاه بخت فرزند سر: مجازاً موی سر (۱۰) برکش ز سر این سپید معجر بنشین به یکی کبود اورند اورند: مجازاً شأن و شوکت و تخت شاهی (۱۱) کز نیستان تا مرا ببریده اند از نفیرم مرد و زن نالیده اند مجاز از همه هستی
--	---

- (۱۲) سینه خواهم شرحه شرحه از فراق تا بگویم شرح درد اشتیاق سینه: مجازاً دل عاشق
- (۱۳) محرم این هوش جز بی هوش نیست مر زبان را مشتری جز گوش نیست زبان: مجاز از سخن و کلام/ گوش: مجازاً شخص درد آشنایی است که از درد و ناله آن گوینده با خبر است
- (۱۴) یک روز دنیایی به روم چشم داشت و از آن چشم می زد دنیا: مجازاً مردم روزگار
- (۱۵) صد تیغ جفا بر سر و تن دید یکی چوب تا شد تهی از خویش و نی اش نام نهادند چوب: مجاز از درخت نی
- (۱۶) همواره فلسفه از آن سخن می گوید و مذهب بدان می خواند فلسفه: مجاز از فیلسوفان مذهب: مجاز از اهل دین، علمای مذهبی
- (۱۷) که هر چند فرزند، هست ارجمند دل شاه از اندیشه یابد گزند دل: مجاز از وجود
- (۱۸) پر اندیشه شد جان کاووس کی ز فرزند و سودابه نیک پی جان: مجاز از وجود
- (۱۹) نهادند بر دشت هیزم دو کوه جهانی نظاره شده هم گروه جهان: مجاز از جهانیان
- (۲۰) سراسر همه دشت بریان شدند بر آن چهر خندانش گریان شدند دشت: مجاز از مردم
- (۲۱) یکی تازی ای برنشسته سیاه همی خاک نعلش برآمد به ماه ماه: مجاز از آسمان
- (۲۲) سر پر ز شرم و بهایی مراست اگر بی گناهم رهایی مراست سر: مجاز از وجود
- (۲۳) چو از کوه آتش به هامون گذشت خروشیدن آمد ز شهر و ز دشت شهر و دشت: مجاز از مردم حاضر در شهر و دشت
- (۲۴) مگر سر پادشاهی نداری؟ سر: مجاز از فکر و اندیشه
- (۲۵) سورت سرمای دی بیدادها می کرد دی: مجاز از زمستان
- (۲۶) مرد نقال آن صدایش گرم، نایش گرم نای: گلو/ مجاز از صدا
- (۲۷) و دمش، چونان حدیث آشنایش گرم دم: نفس مجازاً حرف و حدیث
- (۲۸) باز چشم او به رخس افتاد چشم: مجاز از نگاه
- (۲۹) نان را از من بگیر، اگر می خواهی، هوا را از من بگیر نان و هوا: نان، مجاز از خوردنی و هوا مجاز از تنفس؛ و مجموعاً مجاز از زندگی و نماد زندگی
- (۳۰) الهی سینه ای ده آتش افروز در آن سینه دلی وان دل همه سوز سینه: مجاز از وجود

اغراق:

- (۱) ای گنبد گیتی ای دماوند
 - (۲) نهادند بر دشت هیزم دو کوه
 - (۳) پیامد دو صد مرد آتش فروز
 - (۴) یکی تازی ای برنشسته سیاه
 - (۵) به سوزی ده کلام را روایی
- جهانی نظاره شده هم گروه
دمیدند گفتی شب آمد به روز
همی خاک نعلش برآمد به ماه
کزان گرمی کند آتش گدایی

« ورود به سایت

بانک جزوات
دیجی کنکور



وبسایت دیجی کنکور بزرگترین مرجع جزوات از ابتدایی تا کنکور

دیجی کنکور

رسانه دانش آموزان موفق

DigiKonkur.com